

ایالات متحده مبنی بر عدم محدودسازی چین در تضاد بود؛ برای مثال در سال ۱۹۹۷ کلینتون سیاستش را «نه محدودسازی و تنش» بلکه «همکاری» توصیف کرد. حتی اگر مطابق این ادعا سیاست‌گذاران ایالات متحده در سکوت، سیاست محدودسازی را دنبال کرده باشند، موج همکاری‌ها این تلاش‌ها را بی‌اثر کرد؛ زیرا سیاست همکاری، در نهایت موازنه قدرت در جهان را به نفع چین تغییر داده بود. خلق یک قدرت رقیب را دشوار بتوان محدودسازی خواند.

هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که سیاست همکاری برای کار کردن فرصت کافی نداشته است. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چون آمریکا به قدر کافی سازش نکرد، چین به یک تهدید تبدیل شد. با گذشت سال‌ها روشن است که تعامل‌گرایی شکست خورده است. اقتصاد چین رشدی بی‌سابقه داشته است، اما این کشور به یک دمکراسی لیبرال یا بازیگر مسئولیت‌پذیر تبدیل نشد. برعکس، رهبران چین ارزش‌های لیبرال را تهدیدی علیه ثبات کشورشان می‌بینند، و درست همان‌طور که معمولاً رهبران کشورهای در حال توسعه عمل می‌کنند، آن‌ها هم به نحو فزاینده‌ای سیاست‌های خارجی خصمانه‌ای را دنبال می‌کنند. راهی برای گریز و انکار نیست. سیاست تعاملی یک اشتباه راهبردی بسیار بزرگ بود. همان‌طور که کرت کمپبل والی رتنر، دو مقام در دولت او‌باما که به شکست سیاست

مدافعان
تعامل‌گرایی آب در
هاون می‌کوبند.
جنگ سرد دو همین
حالا آغاز شده است،
و اگر دو جنگ سرد را
با هم مقایسه کنیم،
روشن خواهد شد
که رقابت چین و
ایالات متحده نسبت
به رقابت آمریکا و
شوروی پتانسیل
بیشتری برای تبدیل
شدن به جنگ گرم
دارد.

آزمونی

شکست خورده

